



درد دوران پیری مرا ببین!

فرزند عزیزم:

روزی که تو مرا در دوران پیری ببینی، سعی کن صبور باشی و مرا درک کنی...

اگر من هنگام خوردن غذا، خود را کثیف می‌کنم و اگر نمی‌توانم خودم لباس‌هایم را بپوشم، صبور باش و زمانی را به‌خاطر بیاور که من ساعت‌ها از عمر خود را صرف آموزش همین موارد به تو کردم.

اگر هنگام صحبت با تو، مطلبی را هزاربار تکرار می‌کنم، حرفم را قطع نکن و به من گوش بده... هنگامی که تو خردسال بودی، من یک داستان را هزار بار برای تو می‌خواندم تا تو به خواب روی.

هنگامی که مایل به حمام رفتن نیستم، مرا خجالت نده و به من غرزن... زمانی را به‌خاطر بیاور که من برای حمام بردن تو، به هزار تدبیر و ترفند متوسل می‌شدم.

هنگامی که ضعف مرا در استفاده از تکنولوژی جدید می‌بینی، به من فرصت فراگیری آن‌را بده و با لبخند تمسخرآمیز به من نگاه نکن...

من به تو چیزهای زیادی آموختم... چگونه بخوری، چگونه لباس

بپوشی... و چگونه با زندگی مواجه شوی.

هنگامی که در زمان صحبت، موضوع بحث را از یاد می‌برم، به من فرصت کافی بده که به یاد بیاورم در چه مورد بحث می‌کردم و اگر نتوانستم به یاد بیاورم، از من عصبانی نشو.

اگر مایل به غذا خوردن نبودم، مرا مجبور نکن. به‌خوبی می‌دانم که چه وقت باید غذا بخورم.

هنگامی که پاهای خسته‌ام به من اجازه‌ی راه رفتن نمی‌دهد... دست‌هایت را به من بده... همان‌گونه که در کودکی، اولین گام‌هایت را به کمک من برداشتی.

تو نباید از این که مرا در کنار خود می‌بینی، احساس غم، خشم و ناراحتی کنی.

تو باید در کنار من باشی و مرا درک کنی و یاری‌ام دهی، همان‌گونه که من تو را یاری کردم که زندگی‌ات را آغاز کنی.

مرا یاری کن در راه رفتن. مرا با عشق و صبوری یاری ده که راه زندگی‌ام را به پایان ببرم.

من نیز پاداش تو را با لبخند و عشقی که همواره به تو داشته‌ام، خواهم داد.

دوستت دارم فرزندم!

پدر تو

گردآوری و تنظیم: محسن حاجی